



گلشن وها بابستانان

البته دكتور محمد ابراهيم باستانى پاریزی

تدوین

محمدولی سهرابی اسمروود

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

طنزهای باستانی

طنزهای باستانی

تدوین

محمّدولی سهرابی اسمرود



انتشارات اطلاعات

تهران - ۱۴۰۲

سرشناسه: باستانی پاریزی، محمدابراهیم، ۱۳۰۴ - ۱۳۹۳.
عنوان و نام پدیدآور: طنزهای باستانی / تدوین محمدولی سهرابی اسمرو
مشخصات نشر: تهران: اطلاعات، ۱۴۰۲
مشخصات ظاهری: ۶۸۰ ص.
شابک: 978-600-435-202-4

وضعیت فهرست نویسی: فیبا
یادداشت: کتاب حاضر از آثار محمدابراهیم باستانی پاریزی گردآوری شده است.
موضوع: طنز فارسی - قرن ۱۴
موضوع: Satire, Persian-20th century
شناسه افزوده: سهرابی اسمرو، محمدولی، ۱۳۴۱ - ، گردآورنده
شناسه افزوده: مؤسسه اطلاعات
رده بندی کنگره: PIR ۷۹۶۳
رده بندی دیویی: ۸ ۷/۶۲
شماره کتابشناسی ملی: ۹۳۰۰۰۴۶



انتشارات اطلاعات
تهران: خیابان میرداماد، خیابان دکتر مصدق، روزنامه اطلاعات، شماره پستی ۱۵۴۹۹۵۳۱۱۱
تلفن: ۲۹۹۹۳۴۵۵-۶
تلفن دفتر توزیع و فروش: ۲۹۹۹۳۲۴۲
فروشگاه مرکزی: بزرگراه حقانی، روبروی ایستگاه مترو ساختمان روزنامه اطلاعات، تلفن: ۲۹۹۹۳۶۸۶
فروشگاه شماره (۱): خیابان انقلاب اسلامی، روبروی دانشگاه تهران، تلفن: ۶۶۴۶۰۷۳۴

طنزهای باستانی

تدوین محمدولی سهرابی اسمرو

صفحه آرا: زهره حلوانی
طراح جلد: مجتبی دعائی
حروف نگاری، چاپ و صحافی: مؤسسه اطلاعات

چاپ اول: ۱۴۰۲
شمارگان: ۵۲۵ نسخه

قیمت: ۵۸۵۰۰۰ تومان

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۴۳۵-۲۰۲-۴ ISBN: 978-600-435-202-4

همه حقوق چاپ و نشر برای ناشر محفوظ است. Printed in Iran

فهرست

۱۱	سرکه شیرین تر از عسل!
۱۵	مقدمه
۳۵	بارگاه خانقاه
۴۳	گرگ پالان دیده
۵۷	شاهنامه آخرش خوش است
۸۷	کاسه کوزه تمدن
۹۵	کوچه هفت پیچ
۱۱۱	حماسه کویر
۱۴۱	هواخوری باغ
۱۵۷	پوست پلنگ
۱۷۹	گنج علی خان
۱۸۷	مار در بتکده
۲۰۱	آسیای هفت سنگ
۲۱۷	از پاریز تا پاریس
۲۲۹	از سیر تا پیاز
۲۷۹	ماه و خورشید فلک
۲۸۳	محبوب سیاه و طوطی سبز

۳۰۳	نای هفت بند
۳۱۱	جامع المقدمات
۳۱۷	تاریخ کرمان
۳۲۷	پیغمبر دزدان
۳۳۷	تن آدمی شریف است
۳۴۱	کلاه گوشه نوشیروان
۳۵۱	سنگ هفت قلم
۳۸۳	تلاش برای آزادی
۳۹۵	خاتون هفت قلعه
۴۱۱	چهل چراغ
۴۲۳	باستانی پاریزی و هزار سال انسان
۴۲۹	آفتابه زرین فرشتگان
۴۳۹	در شهر نی سواران
۴۴۹	شاعر تاریخ
۴۵۳	بازیگران کاخ سبز (حصیرستان)
۴۶۳	زیر این هفت آسمان
۴۷۱	حضورستان
۴۹۹	کجاوه ناهم لنگ
۵۱۷	اژدهای هفت سر
۵۲۱	فرمانفرمای عالم
۵۳۵	خود مشیت و مالی
۵۵۵	شمعی در طوفان
۵۶۱	پیر سبزپوشان
۵۶۷	رساله کاتب کرمانی
۵۷۱	هفت عروس و یک داماد
۵۸۷	درخت جواهر
۵۹۵	گذار زن از گذار تاریخ

۶۱۳	 هزارستان
۶۲۹	 نوح هزار طوفان
۶۳۷	 شاه منصور
۶۴۳	 سلجوقیان و غز در کرمان
۶۴۹	 هشت الهفت
۶۵۹	 سیاست و اقتصاد عصر صفوی
۶۶۳	 نون جو و دوغ گو

سرکه شیرین تر از عسل!

دوست دانشور و پژوهشگرم جناب محمدرولی سهرابی اسمرود از بنده شرمنده خواست که بر کتاب «طنزهای باستانی» مقدمه‌ای بنویسم، و اینک (بهار ۱۴۰۲) دارم می‌نویسم!

اگر خواهی که با لبخند دریابی معانی را

بخوان صفحه به صفحه «طنزهای باستانی» را

در لابلای یادداشت‌ها دیدم ایشان نخستین بار که در این خصوص به من نامه نوشته، سال ۹۳ را به عنوان تاریخ رقم زده است. در حالی که اکنون (سال نگارش این مقدمه) ۱۴۰۲ شمسی است. یعنی تقریباً نه سال طول کشیده تا کار پژوهش پایان پذیرد. البته انجام چنین کاری، چنین فراغ و فرصتی را هم می‌طلبیده است. خواستم بگویم سرکه هفت ساله یا شراب هفت ساله فراهم شده، اما دیدم که بیش از آن و فراتر از آن و نتیجتاً شیرین‌تر از آن است! انصافاً هم ۶۵ جلد کتاب را با دقت و درایت خواندن و «طنزها و طنزواره‌ها»یش را تفکیک کردن، زمان زیادی را لازم داشته است.

اما نخستین طنز را در نام خود «محمدرولی سهرابی» می‌توان سراغ گرفت، چنان‌که در گذشته هم سراغ می‌گرفتیم. بنده شرمنده به ایشان می‌گفتم «محمدرولی سهرابی» را باید «محمد»، «ولی سهرابی»، به معنای «اما سهرابی» یا «اما از نوع سهرابی» اش، قرائت کرد. یعنی محمد، ولی همپونند با ایران و ایرانی و تاریخ ایران و

ایرانی و نیز همپیوند با شاهنامه فردوسی و تراژدی رستم و سهراب. محمد، فرهنگ اسلام و عرب را نشان می‌دهد، ولی سهرابی، فرهنگ و ادبیات و اساطیر ایران و ایرانی را روایت می‌کند. پسوند نام خانوادگی ایشان هم «اسمرود» است که می‌توان آن را «اسم رود» خواند و در پیوند با «رود سار» تاریخ و فرهنگ و نیز در پیوند با «رود ساز» موسیقی و هنر، تفسیر کرد. رودسار را با چشمه‌سار قیاس می‌کنیم و رودساز را به معنای سازی که رود نام دارد، می‌فهمیم.

در هر حال خواستم به جدّ یا به طنز صمیمانه و دوستانه، بگویم که چنین صاحب‌نامی البته می‌تواند در حریم طنزیم (!) کتاب‌های تاریخی استاد زنده‌یاد و روانشاد محمدابراهیم باستانی پاریزی جولان دهد. استادی که نام ترکیبی او نیز در پیوند است با محمد و ابراهیم از نوع پاریزی و باستانی ایرانی‌اش.

پژوهشگر طنزیم (!) کننده کتاب حاضر، آذربایجان را با کرمان و ترکان را با فارسان، همپیوند می‌داند. ترک آذربایجانی را به سراغ فارس کرمانی فرستاده و چندان به مرحوم باستانی و کتاب‌های تاریخی‌اش عشق ورزیده که زمانی به شوق دیدار پاریز تا حومه آن دیار نوستالژیک پیش رفته و به دلیل بارش باران شدید و خرابی جاده‌های باستانی (!) از فیض دیدار محروم مانده است. مرحوم باستانی حساب خاصی برای کرمانی‌ها باز کرده بود و حساسیت ویژه‌ای روی کرمانه (!) داشت، چندان که حتی استان‌های اطراف و اکناف کویر را هم به خاطر نوعی از ارتباط با کرمان جغرافیایی و تاریخی، «همریگی» می‌خواند. البته داماد آقای سهرابی، کرمانی است. از این بابت هم ایشان با استاد باستانی پاریزی قرابت دارد.

هنگام آغاز این پژوهش، باستانی پاریزی حیات داشت. کاش اکنون خود آن استاد نکته‌نگار و سخن‌سنج می‌بود و بر این کتاب مقدمه می‌نوشت. دریغ که چندان این پژوهش هفت ساله و نه ساله طول کشید تا استاد به رحمت ایزدی پیوست و رخت از این جهان برکشید و پر کشید و رفت. تقصیر نه از جناب سهرابی بلکه از تعداد کتاب‌های استاد است!

دوست مشترکمان جناب کریم فیضی که خود مؤلف و محقق است، روزی می‌گفت به مرحوم باستانی پاریزی پیشنهاد کردم که اجازه دهد تا طنزها و طنزواره‌های کتاب‌های منتشر شده‌اش را گردآوری کنیم. استاد پاریزی خندید و به

شوخی گفت: «مگر کسی مغز خر خورده باشد که به این کار مبادرت کند! چه کسی می تواند چرندیات طنزواره مرا از خلال مطالب ۶۵ جلد کتاب جمع آوری کند؟» حالا جناب سهرابی می گوید: من این کار را توانستم انجام دهم! جای استاد خالی که با اشاره به ۶۵ جلد کتاب و قلمها و رقمهایی که برای تولید آنها (از جمله کتاب موسوم به هشت الهفت) به کار برده است، بیتی قریب به این مضمون بگوید:

اگر آن «ترک سهرابی!» به دست آرد دل ما را

به حال^۱ «طنزو!» یش بخشم کتاب «هشت هفتا!» را

شادروان باستانی پاریزی معتقد بود که هر صفحه کتاب تاریخ بشر، خودش یک نوع طنز است. بنده شرمند هم به عنوان یکی از شاگردان کلاس تاریخی و ادبی استاد می گویم: کتاب های استاد باستانی پاریزی روی هم رفته «کنز طنز» است. کنز طنزی که جناب سهرابی به استخراج طلای طنز از این کنز همت گماشته است. البته برخی از استخراج شده ها را می توان طنز و برخی را طنزواره نامید. درجات و مراتب و دقت و رقت دارد. یعنی بعضاً طنزوارگی اش پررنگ و بعضاً کمرنگ است. اما در مجموع خواندنی است و با انواع لبخند و تلخند و نوشخند و نیشخند و ریشخند، آمیخته و درهم ریخته است. و اگر این ویژگی در نوشته های تاریخی استاد پاریزی وجود نمی داشت، کتاب های آن بزرگمرد هم مثل بسیاری دیگر از کتاب های بسیاری دیگر از تاریخ نگاران، خشک و خشن و خشم آگین جلوه می کرد. اغلب منتقدان علمی بودن و آکادمیک بودن کتاب های باستانی این مقدار از واقعیت را کم و بیش معترف اند که آن بزرگوار توانست تاریخ را بیش از دیگران به میان مردم ببرد و دوی تلخ را با طعم شیرین بیش از سایرین به عموم افراد بچشاند. به ویژه که استاد، ادیب و شاعر نیز بوده است.

جناب محمدرولی سهرابی هم شایستگی پژوهش در آثار پربار شادروان باستانی را داشته است. زیرا علاوه بر تحصیل در رشته مهندسی کشاورزی و تخصص در برداشت محصول از کشت و کارهای باستانی پاریزی در کتاب های تاریخی و اجتماعی اش (!)، کارشناس زبان و ادبیات فارسی هم هست. صرف نظر از این دو رشته

۱. حال نوشتیم، تا هم خال را تداعی کند و هم اشارتی به حال جناب سهرابی داشته باشد.

تحصیلی و تخصصی، استاد سهرابی چندی سردبیر دو مجله تأثیرگذار و نسل‌پرور و دانش‌گستر «اطلاعات علمی» و «جوانان امروز» هم بوده است. سوابق کارها و ابتکارهای ادبی و هنری و اجتماعی ایشان نیز مزید بر این همه است. هرچند ممکن است آنچه به عنوان طنز از میان انبوه مطالب تاریخی و اجتماعی در کتاب‌های شادروان باستانی پاریزی انتخاب شده، از حیث بار طنزی که بر دوش دارد، یکسان و همسان نباشد و به همین دلیل برخی از آنها را طنزواره نامیده‌ام، اما به هر حال مجموعه‌ای که فراهم آمده و اینک در برابر خوانندگان و خوانندگان آثار دکتر باستانی قرار گرفته، هم خواندنی و هم خواستنی است. امیدوارم که مطالعه این طنزها و طنزواره‌ها بتواند در عرصه‌های عاری از لبخند، غنچه‌های تبسم و البته تفکر را بر لب و البته در ذهن مشتاقان این آثار، شکوفا کند. ما با وجود همه رنجها و مصیبت‌هایی که در دنیای دون تحمّل می‌کنیم، همواره به امید و با امید زنده‌ایم، و لبخند هم پیام‌بر و مژده‌آور امید است. برای جناب سهرابی که عمر پربار خود را در مسند «اطلاعات علمی» و «جوانان امروز» صرف کرده تا سهراب‌های جوان ایران و استعدادهای جوان آنان را به جای کشته شدن با خنجر پدرانۀ رستم (!) به شکفته شدن در باغ و بهار میهن وادارد، امید و آرزوی توفیق بیشتر و تلاش بهتر دارم.

در پایان خوب است یاد کنم از شادروان سید محمود دعایی که همیشه میزبان استاد باستانی پاریزی بود و جناب سهرابی هم تحت نظارت و مدیریت آن مرحوم کار می‌کرد. دعایی می‌گفت «از کسی پرسیدند شیرین‌تر از عسل چیست؟ پاسخ داد سرکه مفت!» و حالا این سرکه نه ساله - «طنزهای باستانی» - گرچه مفت نیست، ولی چون طنزها و طنزواره‌های تاریخی باستانی پاریزی را روایت می‌کند، امید می‌رود که حاوی و حامل سرکه شیرین‌تر از عسل هم باشد. خدا را چه دیدی؟ گاهی می‌روی که سرکه بیندازی، شراب می‌شود، استغفرالله ربّی و اتوب الیه!

جلال رفیع

بهار ۱۴۰۲

به نسام خداوندی که هستی
از او دارد نشاط و شور و مستی

مقدمه

«هیچ لزومی ندارد برویم و شوخی‌های ملا قطب شیرازی - قوم و خویش سعدی - را با خواجه نصیر و هلاکوخان مغول پیدا کنیم و بخوانیم و از خنده روده‌بر شویم. هر صفحه تاریخ، یک صفحه طنز است.»

برای نوشتن مقدمه کتابی از مجموعه آثار تاریخی بزرگ‌مرد تاریخ معاصر ایران، مرحوم دکتر محمد ابراهیم باستانی پاریزی، آن‌هم در حوزه طنز، چه توضیح و توجیهی از این بهتر و گویاتر که: «هر صفحه تاریخ، یک صفحه طنز است!»

آنهايي که با مرحوم باستانی پاریزی و مجموعه آثار او آشنایی دارند و سبک و سیاق نوشته‌های او را از لایه‌های آثار تاریخی‌اش چشیده و لمس کرده‌اند، مثل من بر این باورند که صفحات قطور تاریخ از منظر استاد باستانی پاریزی، در لایه نازک و نامرئی طنز پیچیده شده است. البته خود آن مرحوم پا فراتر گذاشته است و کل تاریخ را آمیخته به طنز می‌داند:

«کل تاریخ به طنز آمیخته است. هیچ حادثه مهم تاریخی نیست که با یک طنز مهم شروع نشده باشد یا لاقلاً با یک طنز مهم‌تر خاتمه نیابد.»

همین نگرش طنزگونه به تاریخ و زوایای پنهان و پیدای رویدادهای تاریخی است که باستانی پاریزی را در پنجاه سال تاریخ‌نگاری، به سبکی از تاریخ‌نگاری سوق می‌دهد که علی‌رغم اقبال بی‌شمار مخاطبان، عده‌ای هم چنین سبک و سیاق در تاریخ‌نویسی را برنمی‌تابند، یا خلاف روش مرسوم تاریخ‌نگاری علمی قلمداد

می‌کنند. باستانی پاریزی در پاسخ به برخی منتقدان سبک تاریخ‌نویسی‌اش، نه تنها از روش خود عقب‌نشینی نمی‌کند، بلکه در پاسخ به پرسش مجله گل‌آقا در مورد سبک قلمی خود و گرایش به طنز و شوخ‌طبعی می‌گوید:

«خوشوقتم که نوشته‌ها و کتاب‌های مرا صاحب اشارات طنزآمیز شناخته‌اید... قضاوت گل‌آقا [کیومرث صابری فومنی] که خود امروز حاکم بر طنز در زبان فارسی است، برای مخلص یک غنیمت است؛ دستی را که حاکم ببرد، خون ندارد!»

رضایت خاطر دکتر باستانی پاریزی از نظر کارشناسی مرحوم صابری، حامل این پیام برای مخاطبان آثار و حتی منتقدان جدی اوست که نه تنها از روش آمیخته به طنز آثارش پشیمان نیست، بلکه گرایش به این سبک قلمی را هدفمند و بر پایه اصولی استوار می‌داند و از آن دفاع می‌کند:

«طنز هدفهای معینی می‌تواند داشته باشد: نخست اینکه در حکم کپسولی است که دواي تلخ را به خورد خورنده آن می‌دهد. در ثانی، کلام را قابل قبول طبقه عامه می‌کند. دیگر آنکه حرفی را که به صورت عادی نمی‌توان زد، به صورت طنز می‌توان بر زبان آورد و این، تنها موردی است که گاهی زبان سرخ، سر سبز نمی‌دهد بر باد! چهارم آنکه این تنها وسیله‌ای است که دنیای بدون لبخند قرن بیستم می‌تواند سوئیچ برق خنده را بر لبان آدمی که او را فلاسفه قدیم «حیوان ضاحک» (خندنده) خوانده‌اند، روشن کند.»

باستانی پاریزی ورود به حوزه طنز در آثارش را نه تنها در مسائل عمومی و به اصطلاح پیش پا افتاده تاریخی، بلکه در سیاسی‌ترین، جدی‌ترین و بحث‌برانگیزترین موضوعات تاریخی، ضروری و هدفمند می‌داند:

«... فی‌المثل اشاره کنیم به طنزهای حاج میرزا آقاسی با شاهزادگان قاجار، یا آن بیان معروف میرزا آقاسی، در باب درخواست روسیه در دریای خزر - وقتی که از او سؤال کرده بودند و گویا گفته بود:

- ما خاطر شریف را به خاطر یک قاشق آب شور، تلخ نمی‌کنیم! جمله آنقدر لطیف است و طنز آنقدر ظریف، که کل مناسبات سیاسی و روابط خارجی را تحت‌الشعاع قرار می‌دهد.»

با این دیدگاه، مرحوم باستانی پاریزی، قلمرو طنز را تا مرز، متن، بطن و

جدی‌ترین مسائل کشور، یعنی حوزه سیاست خارجی می‌گستراند و با لشکرکشی کلمات، اصطلاحاً طنز تلخی را فراروی مخاطبانش قرار می‌دهد؛ اما همین طنز تلخ نیز کام مخاطب بی‌شمار استاد را شیرین می‌کند، تا تلخی رویدادهای تاریخی را شادمانه پیگیر باشد و بی‌سبب نیست که دکتر محمد استعلامی طنز دکتر باستانی پاریزی را دلنشین می‌داند:

«شاید زبان طنز آثار باستانی پاریزی بیش از محتوای تاریخی و اعتبار تحقیقی کارهایش بر دل می‌نشیند.»

دلنشینی آثار تاریخی استاد از نظر خودشان نیز حکایت دیگری دارد:

«مقالاتی که من می‌نویسم و به ظاهر عنوان تحقیقی - تاریخی دارد، از وجود داستان‌هایی خالی نیست؛ ولی هیچ‌کس نوشته‌های مرا به عنوان داستان تاریخی قبول ندارد. علاوه بر آن، من خود در کتاب‌هایم نوشته‌ام که اهل تاریخ، سایه نویسندگان داستان‌های تاریخی را با تیر می‌زنند و حق هم دارند؛ زیرا مورّخین می‌آیند و به زحمت، یک واقعه تاریخی را از پیرایه افسانه پاک می‌کنند، در حالی که نویسندگان داستان‌ها دوباره بر اطراف واقعه، تار افسانه می‌تند.»

هرچند برخی از اهل تاریخ سایه باستانی را با تیر می‌زنند، اما دکتر محمدعلی اسلامی ندوشن، تاریخ مرحوم باستانی را مرغزاری می‌بیند و می‌نویسد:

«در نزد باستانی پاریزی، تاریخ مرغزاری است که همه نوع گیاهی در آن می‌روید: از مرغ تا بسمل، و همه نوع مرغی در آن به نوا درمی‌آید؛ از بلبل تا زاغ!»

اما این مرغزار پرطراوت که در نظر باستانی پاریزی به درد گواه و شاهد برای امور مبتلا به فعلی مردم نمی‌خورد، چگونه می‌تواند خلقی را به بارگاه تاریخ بی‌روح و بی‌نشاط بکشانند؟ مرحوم دکتر عباس زریاب خویی به این سؤال پاسخی درخور می‌دهد:

«خوانندگان آثار پاریزی هرچند از تاریخ گریزانند، ناخودآگاه به سوی تاریخ کشیده می‌شوند و ناگهان متوجه می‌شوند که چگونه این نویسنده بزرگ، با لطایف‌الحیل و زرنگی‌های خاص خود، او را در میان معرکه تاریخ رها کرده است و چطور نامهای نامأنوس تاریخی و اسامی دور از ذهن جغرافیای تاریخی، بی‌آنکه خود خواسته باشد، ناگهان در مغز او جای گرفته است!»

در مدت حدود ۹ سال مطالعه آثار مرحوم دکتر باستانی پاریزی، این مهم برای من روشن شد که کشاندن مخاطب به معرکه تاریخ و همراه و همگام ساختن آنها تا پایان این معرکه، جز با بهره بردن از چاشنی طنز، از هیچ هنر دیگری ساخته نیست و از هنرمندی چون استاد باستانی پاریزی برمی آید تا ماجراهای پیچ در پیچ و حکایات زمخت تاریخ را با پوششی از طنز به خورد مخاطب بدهد و این، هنری است ستودنی که به قول شاعر هم عصر ما - عباس خوش عمل - به آسانی غم نمی توان در وجود آدمی و دامنش بذر نشاط و شادی ریخت:

دامن شادی چو غم آسان نمی آید به دست

پسته را خون می شود دل، تالبی خندان کند

البته هدف و تلاش باستانی پاریزی در بهره گرفتن از چاشنی طنز، صرفاً خنداندن مخاطب نیست، تا از این منظر بخواهیم آثار او را در قالب و چارچوب طنز تقسیم بندی کنیم و او را در حلقه طنزپردازان معاصر و هم نسل خویش جای دهیم. شاید تعبیر زیبای نویسنده شهیر - سید محمد علی جمال زاده - از نقش دکتر باستانی پاریزی در دوره معاصر، جایگاه و سبک این تاریخ نویس بزرگ را بهتر و گویاتر تبیین کند:

«... باستانی پاریزی در این دوره حکم یکی از سنگهایی است که به نام میل (بلد) در جاده های دور و دراز، کنار راه نصب می کنند که راه را بر مسافران نشان دهد.»

میل یا نقشه راه باستانی پاریزی برای مسافران، مخاطبان و حتی مخالفان سبک نگارش او، دلپذیری و جذابیت نوشته هایش است و آن مرحوم در هر فرصتی از این سبک منحصر به فرد خود دفاع می کند:

«خدا به شما چشمی داده که تنها نگاه نمی کند، بلکه می بیند و مغزی داده که می فهمد و درمی یابد و هضم می کند و زبان و قلمی داده که آنچه را دریافته و استنباط فرموده اید، با زبان بسیار دلپذیر و جذاب و آموزنده و بیدارکننده به مردم بگویید. آیا کاری از این بهتر در دنیا وجود دارد؟»

اگر هدف نهایی مورخ را در استفاده از طنز در بیان مباحث تاریخی، آموزنده بودن و بیدارکننده بودن بدانیم، چه هدفی بهتر و ارزشمندتر از اینکه باستانی پاریزی

به نوعی پا جای پای مولانا نهاده، آن گونه که دکتر توفیق سبحانی - مولوی شناس چیره دست - نیز بر این نکته مهر تأیید می زند:

«مرحوم باستانی به شیوه مولانا سخن آغاز کرده و به مناسبت های گوناگون، مطلب را به چپ و راست کشانده و مقصود خود را به کرسی نشانده است.»
این چپ و راست رفتن ها، و به قول برخی دوستان و منتقدان استاد، حاشیه روی ها، جزو ذات و سبک نوشتاری باستانی پاریزی است که از آن به عنوان «چاشنی» نوشته ها یاد می کند:

«هر تحقیقی که تاکنون من کرده ام، از طنزها و شوخی ها و چاشنی های ادبی تهی نبوده است؛ زیرا این چاشنی ها مردم را به خواندن وقایع و حوادث تاریخی تشویق می کند.»

و چه می شود کرد با چاشنی های ادبی ملیح و «هرزه گردی های قلم» استاد که دل هر هرزه گردی را که حتی دستی از دور بر آتش تاریخ داشته و دارد، پروانه وار دور خرمن آثارش جمع می کند. تعمد او در بهره گیری از چاشنی طنز در تاریخ نگاری، به تعبیری، پاسخ روشن به برخی منتقدان است؛ حتی اگر با تعمد در این مسیر، مستحق سرزنش منتقدان هم باشد:

«صادقانه باید اعتراف کنم که کار من هرگز صددرصد با اصول علمی موافق نبوده است. این نقص سند تحقیقاتی، خود موجب یک مقدار کم و کسرهایی در نوشته های من شده است. به همین حال که می بینید، مطالبی را گرد آورده و تلفیق کرده ام و کم و بیش چند خواننده نظریاک خطاپوش هم دارم و بدین سبب اگر از قانون نویسندگی عدول کرده ام و هر چیز را به جای خود نیاورده ام، هرچند مستحق سرزنش هستم، این سلیقه و روش، من در آورده است!»

برخلاف نظر برخی کسان، مرحوم محمدعلی جمالزاده مطالعه آثار باستانی پاریزی را لذت بخش می داند و می نویسد:

«آیا پیامبر واقعی همین نیست؟ خدا بخواهد، همچنان که شما [باستانی پاریزی] به ما لذت می بخشید و فیض می رسانید، روزگار هم که نام دیگرش خداست، به شما آنچه را لذت بخش و دلخواه است، برساند و ثامت نداشته باشد.»

من که تمام آثار مرحوم باستانی پاریزی را از سیر تا پیاز، برای استخراج

طنزنوشته‌هایش خوانده‌ام، با نظر استاد مایل هروی هم عقیده هستم که خارج زدن در آثار استاد، از فنون و سبک خاص اوست که هرچند در مسیر پریپیچ و خم تاریخ، مخاطب را با همین لطایف الحیل، تا پایان مسیر همراهی می‌کند. البته این روش منتقدانی هم دارد؛ هرچند استاد مایل هروی زیرکانه این سبک مرحوم باستانی پاریزی را در لفافه‌ای از مدح و ذم پیچیده باشد:

«مقالات باستانی پاریزی هواخوری می‌کنند.»

من بر آنم که این هواخوری خودخواسته و عمدی در آثار پاریزی بدین‌روست که خواننده را نیز همگام با خود به گلگشت در باغ و راغ بکشاند، و پس از یک تنفس عمیق در دیار طنز، بار دیگر به چار دیواری متن بازگرداند تا مخاطب با توانی بیشتر و هوایی تازه‌تر، بحثهای جدی آثار نویسنده را دنبال کند.

نقش برجسته این هواخوری و حاشیه‌روی‌ها، در پی نوشت‌های استاد جلوه‌گری بیشتری دارد و گویی وقتی از متن دور و مشغول نوشتن پی‌نوشت‌ها می‌شود، با خیال آسوده حاشیه‌پردازی می‌کند و دیگر میلی برای بازگشت به متن ندارد! دلیل روشن برای حاشیه‌پردازی و جولان قلم در وادی پی‌نوشت، این است که وی بارها تأکید کرده است و برخی بزرگان نیز بر این تأکید صحه گذاشته‌اند که: «باستانی پاریزی اصلاً اصل کتاب‌ها را به خاطر پرداختن به حاشیه در پی‌نوشت‌ها می‌نویسد!»

با توجه به همین دیدگاه است که محقق و نویسنده خوش‌فکر، آقای حمید یزدان‌پرست آثار استاد باستانی پاریزی را دو طبقه تصور می‌کند:

«این کتاب‌ها دو طبقه نوشته شده‌اند و طبقه زیرینش مهمتر است؛ یعنی پی‌نوشت‌ها!»

مردی که جای پای خداوند را در پهن‌دشت تاریخ دیده و معتقد است خدایی هست و بزرگ هم هست، و همه جا دنبال جای پای خدای بزرگ در تاریخ است، در عرصه یافته‌های تاریخی و عمومیت‌بخشی به مطالعه تاریخ در بین هم‌میهنان خود، نثر جاذب و آمیخته به شوریدگی و طنز را به کار می‌گیرد، هرچند در نظر برخی، این روش تاریخ‌نگاری با اصول علمی سازگار نباشد. باز یادآور می‌شوم که مرحوم باستانی پاریزی آگاهانه این روش را برگزیده است:

«صادقانه باید اعتراف کنم که کار من هرگز صد در صد با اصول علمی موافق

نبوده است. آخر من که به قول خودم فارغ التحصیل یونیورسیتۀ چهار کلاسۀ ابتدائی پاریز بودم، نه سوربن پاریس، چگونه می توانم کاری کنم که با فرهیختگان کُلژ دوفرانس برابری کند؟! این نقص متد تحقیقاتی، خود موجب یک مقدار کم و کسرهایی در نوشته های من شده است. در مرحلۀ اول می توانم از مقدمات و شروع زاید بر اصل صحبت کنم. هر مطلبی را که به ذهنم می رسد، بلافاصله در متن می گنجانم، دیگر کاری ندارم که این آیا مربوط به اصل موضوع هست یا نه؛ البته این کار، گاهی به تنوع و دلپذیری نوشته کمک می کند، ولی به هر حال با اصول علمی سازگار نیست. این کار اگر پیش اهل ذوق و حال، راهی به دهی ببرد، باری، پیش اهل منطق و استدلال و آنها که عقیده دارند کار باید طبق متد و روش پیش برود، مردود و باد هواست و فقط برای هواخوری خوب است!

با وجود این، تنوع بخشیدن و دلپذیر ساختن متن با توسل به طنز، به رغم میل برخی مخاطبان، به مذاق کسانی دیگر، از جمله احسان اشراقی خوش می آید:

«باستانی یکی از شخصیت هایی است که توانسته است تاریخ را از راه ادب و ادبیات و همچنین طنز، به مردم عرضه کند تا آنها را به تاریخ علاقه مند سازد.»

همین هواخوری در بوستان طنز و سیر و سلوک در پی نوشت ها و حاشیه روی در متن، وجه تمایز مرحوم باستانی پاریزی با دیگر تاریخ نگاران است که صف این مورخ را از دیگر هم قطاران جدا کرده است. اگر باستانی پاریزی همان راهی را می رفت که پیشینیان و هم روزگاران او رفته بودند، شاید این گونه انگشت نما نمی شد و او هم در صف مرده بازان تاریخ می رفت که هرگز حرکت در این مسیر، باب میلش نبود:

«بعضی، اهل تاریخ را مرده باز لقب داده اند که سروکارشان اغلب با مرده هاست و بعضی تصور می کنند که مورخین تبیل ترین مردم روی زمین هستند که نان مفت می خورند و کارشان نشخوار کار گذشتگان است.»

برخلاف خود مشتمالی استاد که آثارش را «نقل قال» می داند، بنده با مطالعه همه آثار وی، بر این عقیده ام که کار ایشان نه تنها نشخوار کار گذشتگان نیست، بلکه سبک منحصر به فرد اوست و درست خلاف روش و سیرۀ تاریخ نویسی معیار، پاریزی به ندرت منابعی را برای مطالعه بیشتر در آثارش ذکر می کند و با این روش، در حقیقت از بیان حال فاصله می گیرد:

«شک نیست که مقالات من، هنوز تا جزء تحقیقات اصیل تاریخی درآید، فرسنگ‌ها فاصله دارد، اینها همه نقل قول دیگران است و خود هنوز اجتهاد و ابداعی ندارم. نقل «قال» است، نه بیان «حال»!

بدون شک این گونه نگاه منتقدانه به خود، حاصل خود مشت و مالی منصفانه استاد است و نشانه روح بلند و طبع لطیف او در پذیرش نظرات مخالف، که البته این نظرات مخالف، مخالفانی هم دارد؛ از جمله دکتر زریاب خویی که با عبارت «گوارش مطبوع» از آثار استاد یاد می‌کند:

«... این بحث در میان است که آیا تاریخ برای او ابزاری است برای اظهار قریحه درخشان در نویسندگی، یا نویسندگی در نظر او خادم تاریخ است؟ باستانی تاریخ را از صورت دارویی تلخ، به شکل گوارشی مطبوع و لذت‌بخش درآورده است.»

آقای امیرانی - مدیر مجله خواندنی‌ها - که در آثار باستانی پاریزی، همواره به نیکی از او یاد شده است، هم‌نظر با دکتر زریاب خویی، با عبارت «نمکین» از آثار باستانی پاریزی یاد می‌کند:

«باستانی، به آسانی و به کمک احاطه‌ای که بر تاریخ و ادب کشورش دارد، رشته‌ای از تمایل و علاقه به گردن خواننده افکنده، او را به دنبال گفته‌های شیرین و نوشته‌های نمکین خود می‌کشد، هر جا که خاطر خواه اوست.»

گریز از شیوه تاریخ‌نویسی پیشینیان و اقبال به سبک خاص در تاریخ‌نگاری، ناشی از دیدگاه و اعتقاد قلبی او به سبک انحصاری‌اش است تا به قول خودش در صف مرده‌بازان تاریخ قرار نگیرد؛ هرچند توصیه‌های ایمنی استاد برای گریز از این دام، خطاب به شاعران باشد و به مصداق ضرب‌المثل ترکی:

«قیزیم، سَنَه دیرم، گلنیم سَنَه اشدیررم: دخترم به تو می‌گویم، عروسم به تو گوشزد می‌کنم»، مورخان را از افتادن در گرداب روشهای آزموده تاریخ برحذر می‌دارد:

«[ای شاعران] هیچ‌وقت رباعی نگوئید! اگر بد باشد، جایی می‌رود که عرب‌نی انداخته و اگر خوب باشد، می‌رود در مجموعه رباعیات عمر خیام.»

با این توصیه حکیمانه، می‌توان به عمدی بودن، اصرار و دفاع باستانی از سبک خاص تاریخ‌نویسی‌اش مهر تأیید زد و اذعان کرد که وی کوشیده است تا در این وادی

طرحی نو در اندازد و با بهره‌گیری از مصالح طنز، صف خود را از گذشتگان و سبک خود را از شیوه آنها متمایز کند و در حقیقت خلاف موج حرکت کند، هر چند در این مسیر خلاف، دست و پا شکستی را هم باید تجربه کند:

«آنها که طنزپردازی می‌کنند، اصلاً سرشان به تنشان زیادی می‌کند!»

استاد با علم به همه مشکلات، گاهی پس‌لرزه‌های نقد و نظر مخالف را به جان می‌خورد و پس از نقادی رندانه، سبک نگارش خود را غیر قابل تقلید می‌داند و چه از این بهتر؟:

«خودم شخصاً باید اذعان کنم که سبک من سبکی نیست که قابل تقلید باشد. به هر حال، بضاعت من همین بود که ظرف این چهل - پنجاه سال تقدیم کردم. چون عود نبود، خوب بید آوردم و نمی‌دانم واقعاً آیا جامعه که سخت مشکل‌پسند است، آن را خواهد پذیرفت یا نه؟ اگر پذیرفت که من به مراد خود رسیده‌ام و معلوم می‌شود که شمع جانم کورسویی به حیات ابدی زده است. این کتاب‌ها اگر بتواند در جامعه جای پای برای خود باز کند، البته کلاه‌گوشه من دهقان‌زاده به آفتاب می‌رسد؛ ولی اگر پسند دل جامعه نشد، طبعاً جایی در کتابخانه‌ها که هیچ، در همان زباله‌دان‌ها هم نخواهند یافت و طعمه آتش بی‌اعتنایی و پرده‌پوش خاکستر فراموشی خواهند شد.»

دکتر باستانی پاریزی هر چند استفاده از ملاط طنز در آثار خود و به طبع آن، حاشیه‌روی‌ها را غیرمستقیم پسند دل مخاطب می‌داند، اما از قرار، ناسازگاری و نامهربانی‌های دوستان مشفق و منتقدان نیش‌زن هم حسابی در وجودش طوفانی به پا می‌کند:

«اگر شما بودید، همه این حق‌التألیف‌ها را در برابر بعضی فحشها یکجا می‌گذاشتید و می‌گذشتید. با همه اینها از نتیجه زحمات خود بسیار خرسندم و نه تنها عقیده دارم حق‌التألیف‌ها کافی بوده، بلکه بیش از حق مخلص نیز پرداخت شده است. این کتاب‌هایی که می‌نویسم، درخور همین گونه پاداش‌هاست، کتاب‌هایی که مشکل از کار کسی نمی‌گشایند.»

اما انصافاً برخی از این آثار نه تنها مشکل‌گشا است، بلکه گاهی بیداری مخاطب را هم به دنبال دارد:

«... روی هم رفته آیا می‌توان گفت که امروز باستانی پاریزی پس از ۷۵ سال

همان کاری را می‌کند که سید جمال واعظ [پدر سید محمد علی جمال‌زاده] سه ربع قرن پیش از این می‌کرد؟ یعنی با زبان شیرین و روان، دلسوزی مردم را بیدار می‌کند و خیلی حرفهایی می‌زند که پیش از او کمتر به گوش مردم می‌رسید.

همین دلگرمی‌ها و پشتگرمی‌های گاه‌گاهی است که مرحوم باستانی پاریزی را نزدیک پنجاه سال در مسیری قرار می‌دهد تا تاریخ را که چون قهوه تلخ است، با شیر و شکر طنز بیامیزد و در حلقوم عموم بریزد:

چو حق تلخ است، با شیرین‌زبانی حکایت می‌کنم آن‌سان که دانی
همین سبک و سیاق است که دکتر مهدی ماحوزی را نیز مجاب می‌کند تا
ویژگی سبک وی را با مثنوی مولانا مقایسه کند:

«مهمترین ممیزه مسلم در نوشته‌های روان‌شاد پاریزی، طنز و خوش‌باشی و خوش‌باشانه نوشتن اوست. او شاد و شنگول و شاخه در شاخه و حاشیه در حاشیه و پانویس در پانویس می‌نوشت و قلم ملیحی داشت. من درباره کتاب‌های مقدس جرأت نمی‌کنم حرف بزنم، اما این ویژگی در سابقه ادبی و فرهنگی ما، مثلاً در مولانا و مخصوصاً در مثنوی دیده می‌شود. نوشته‌های او به‌طور کلی دو فایده داشت: یکی اینکه با خواندنشان جان خواننده خوب می‌شد و دیگر اینکه اطلاعات بسیار می‌دادند. طنز در سرشت و قلم او بود و در گفتار روزمره‌اش هم وجود داشت و هیچ تکلفی هم نداشت. در یک کلام او طنز و تفریح را چاشنی تلخی‌های تاریخی کرده است.»

کسی که عیب تاریخ‌نویس معاصر خود - حسن پیرنیا (مشیرالدوله) - را مزه نداشتن آثار تاریخی‌اش می‌داند، حتماً آماده است که با چاشنی طنز، مزه تلخ تاریخ را برای مخاطبان‌ش خوشمزه کند، هرچند این مزه‌پرانی به مذاق عده‌ای خوش نیاید:

«عیبی که بنده شخصاً در انشای مشیرالدوله می‌بینم و گو اینکه شاید از نظر تاریخ‌نویس حسن آن باشد، این است که مزه و چاشنی ندارد. گاهی آدم لازم است که از خستگی خواندن ماجرای طولانی کوروش یا اسکندر، یا پارتی‌ها و سلوکی‌ها، آن هم بعد از شنیدن اسامی ده پانزده آنتیوخوس یا سلیکوس، خارج شود، و این جمله را سبک انشای جدی، خشک و ثابت و لایتغیر او به ما نمی‌بخشد.»

توسل به طنز و حاشیه‌روی‌های دکتر باستانی پاریزی، هرچند سبب حاشیه‌سازی برخی از هم‌روزگاران آن مرحوم شده بود، اما گویی این عزیزان هم با زبان بی‌زبانی،

دنباله‌رو همین روش نگارش شده و مزه‌پرانی و بهره بردن از طنز، نقل و نقل گفتگوها و آثارشان شده است:

«... اما بگذارید چند لحظه به حاشیه برویم تا از یکی از عزیزترین عزیزان روزگار هم یادی کرده باشیم. یاد باستانی پاریزی به خیر که جای او در عالم اهل قلم سخت خالی است و عجیب که امروز گویی من به شیوه او دارم به حاشیه می‌روم!» شیوه نگارش استاد باستانی پاریزی در حاشیه‌روی، برای بهره‌گیری از طنز، حتی نویسنده نامدار، مرحوم محمدعلی جمال‌زاده را به تحسین و می‌دارد؛ آنجا که پس از دیدن کتاب خاتون هفت قلعه می‌گوید:

«آثار مؤلف هم آموزنده است و هم لذت‌بخش. مؤلف مردی است که نتیجه اندیشه خود را با رعایت شرایط دشوار و تهوآمیز تاریخ‌نگاری، با زبانی شیرین و مستدل، برهنه و بی‌پروا به روی کاغذ می‌آورد.»

تحسین بزرگانی چون جمال‌زاده باعث می‌شود استاد باستانی پاریزی احساس مسئولیت بیشتری در برابر مخاطبان آثارش بکند:

«اگر بعضی کتاب‌های من در مدت کوتاه چند بار تجدید چاپ نمی‌شد، و اگر نظریات استادانی مثل جمال‌زاده و علی دشتی از آنها که آردشان را بیخته و غربال را آویخته‌اند؛ یا امثال صمد بهرنگی جوان و دیگران که به هر حال اغلب مرا مورد عنایت قرار داده‌اند، نبود و اگر فی‌المثل کسی مثل آقای نجم‌الملک در این سنین عمر که بیش از هر چیز احتیاج به استراحت دارد، در فرودگاه پاریس، وقتی دکتر ناظرزاده کرمانی مرا به او معرفی کرد، گفت: مقالات تو را یک به یک خوانده‌ام و باز می‌خوانم، من هرگز این قدر احساس مسئولیت و در عین حال حس شرمندگی و خجلت نمی‌کردم.»

مرحوم باستانی پاریزی که شیرینی طنزش، تلخی ذاتی تاریخ را در کام مخاطبانش شیرین‌تر کرده است، گاهی با همین ابزار، مباحث سیاسی روز جامعه را نیز بی‌نصیب از تازیانه طنز نمی‌گذارد:

«نوشته‌های مخلص، اصولاً تنها تفاوتش با کتاب‌های امثال طبری و بیهقی در این است که کتاب‌های آنها را هم پیش از مغول می‌خواندند و هم بعد از مغول و طبعاً هزاره آنها را هم جشن می‌گیرند، در حالی که کتب مخلص را نه پیش از انقلاب می‌خواندند و نه بعد از انقلاب می‌خوانند!»

این مقایسهٔ سیاسی مخاطبان، پیش و پس از انقلاب چندان به نفع استاد نیست، آنجا که به خاطره‌ای از همشهری نیمه کرمانی و نیمه یزدی‌اش - مرحوم آقای سید محمود دعایی - اشاره می‌کند که به نظر می‌رسد استاد با ذکر این خاطره، حسابی خود مشت‌ومالی می‌شود:

«به خاطر دارم یک روز خدمت آقای دعایی بودم، برای گره‌گشایی از کار دوستی که حافظ فرمود:

چو غنچه گرچه فرو بستگی است کار جهان

تو همجو باد بهاری گره‌گشا می‌باش

و طبعاً پشت سرهم نق می‌زدم که چنین بشود و چنان نشود. یکی آنجا پرسید: باستانی چه کار دارد؟ چه می‌خواهد؟ چرا به حرفش نمی‌رسی؟ دعایی گفت، البته بر سبیل گلایه: این باستانی پاریزی که تو می‌بینی، تخم طلایش را پیش از انقلاب توی سبد [روزنامه] اطلاعات آقای مسعودی می‌گذاشت و قدقدهایش را توی [روزنامه] اطلاعات بعد از انقلاب می‌کند!»

البته که باستانی از جواب باز نمی‌ماند و باز با بیتی از خواجه حافظ می‌گوید: ما شبی دست بزآریم و دعایی بکنیم غم هجران تو را چاره ز جایی بکنیم! بی‌سبب نبود که استاد هرآنچه در روزنامهٔ اطلاعات چاپ می‌شد، می‌خواند، حتی نوشته‌های خودش را.

طنزهای تلخ اجتماعی و سیاسی باستانی پاریزی در لابلاهای نوشته‌های تاریخی او رخ می‌نماید و دلیل پراکندگی گویی پنداری در آثارش را عمدی بودن این حرکت، برای نیل به مقصودی می‌داند و می‌نویسد:

«اگر این حرفها باب طبع خوانندهٔ عزیز نباشد، می‌تواند آن را شوخی بپندارند، از نوع شوخی‌هایی که گاهی مختصر آرامش ظاهری ایجاد می‌کند و اعصاب را تسکین می‌دهد، که به شوخی می‌توان آن را مزاح‌ترایی یا طنز‌ترایی به حساب آورد؛ و اگر هیچ‌کدام از این‌ترایی‌ها هم نبود، یک کار می‌شود کرد و من هم راضی هستم، یعنی بیا و هم‌قول و هم‌فکر فردوسی بشو:

از این گفته‌ها گر بود ناصواب بسوزان به آتش، بشوران به آب»

حوزه طنزدرمانی پاریزی در دایره‌ای وسیع‌تر به حکمرانی حاکمان و قلمرو

حکومت‌ها کشیده می‌شود و حتی از ضرورت طنز تراپی سخن می‌گوید:

«در حکومت‌های بدون لبخند، دو راه برای آرامش می‌توان یافت: یا باید آمد در همین بیرجند و یک مثقال زعفران قاین خورد، آن وقت آنقدر خندید و خندید که از خنده مرد، یا اینکه با خواندن این یادداشت‌های پراکنده و بی‌سروته، یک نوع مزاح تراپی کرد.»

نمونه عینی طنز تلخ در حکومت حاکمان بدون لبخند، با نقل قولی از سید حسن تقی‌زاده تکمیل می‌شود:

«صحیح‌ترین و طبیعی‌ترین انتخابات در ایران، انتخاب سناتورهای انتصابی است!»

هرچند با نقل نمونه‌هایی از طنزهای استاد، می‌توان مرزی برای تقسیم طنزهایش متصور شد، اما این مرز، میان طنز و آثار جدی او از نگاه برخی مخاطبان آثار باستانی پاریزی، غیر قابل مرزبندی است:

«یکی از تصاویری که می‌توان از باستانی پاریزی به دست آورد، کتاب‌هایش است، اما به همان اندازه که شناختن او از نزدیک گیج‌کننده است، شناختن او از طریق کتاب‌هایش هم گیج‌کننده است؛ امتحانش مجانی است. بردارید کتاب‌های او را بخوانید، اگر توانستید مرز شوخی و جدی را در آنها کشف کنید، جایزه دارید. اگر نتوانستید غیر از کرمان، موضوع مشترکی در کتاب‌های او پیدا کنید، جایزه‌ای دیگر دارید! تازه این کرمان را هم خودش لو داده است، و الا کسی نمی‌توانست بین این همه عنوان عجیب و غریب و علمی و عامیانه و دقیق و غیردقیق، به موضوعی برسد و دست روی آن بگذارد و بگوید: دکتر باستانی می‌خواهد این را بگوید!»

به نظر نگارنده، یکی از جدی‌ترین شوخی‌های مرحوم باستانی پاریزی که در هر مقاله و نوشته‌ای تکرار می‌شود و باید هم تکرار شود، گریز هاورکرافتی به کرمان است و به قول ظریفی:

«باستانی در هر نوشته بدون آنکه مهار کاروان شتران را به کرمان بکشاند، قضیه را رها نمی‌کند!»

بله، کاروان شتر پاریزی در هیچ نقطه‌ای از جهان، حتی کانادا مهار شدنی نیست، مگر اینکه گذرش به کرمان بیفتد و یا در این دیار رحل اقامت کند:

«در جاهای دیگر باید سخنرانی آن ولایت را به کرمان بچسبانی، حالا در اینجا [کانادا] باید سخن کرمان را به کانادا پیوند داد؛ دو موضوع که جز در حرف کاف اول اسم آنها که کرمان و کانادا باشد، هیچ مورد اشتراکی ظاهراً به نظر نمی‌رسد. کانادا در واقع یک کرمان بیابانی است به اضافه یک سن لُران، و کرمان در عوض یک کانادای کلوتی است منهای آبشار نیاگارا.»

دکتر باستانی پاریزی هر وقت از کرمان‌جویی و کرمان‌گویی فراغت می‌یابد، تازه فیلش یاد دیار پاریز می‌کند و شش‌دانگ حواسش هست تا مبادا در نوشته‌ای و گفتگویی، پاریز از قلم و زبان کسی بیفتد. دو نمونه گویای این حساسیت اوست:

«مرحوم ایرج افشار در جایی می‌نویسد: راستی؛ برای حدود ۸۰ سال پیش، بودن قرائت‌خانه‌ای در پاریز، اعجاب‌آور است، و محمدابراهیم باستانی در آن وقت هنوز دو ساله نبود.»

استاد باستانی پاریزی با خواندن این متن می‌نویسد: پس از باستانی، «پاریزی» اش را فراموش نکن!

اما دکتر محمد استعلامی با پیشدستی در استفاده از پسوند «پاریزی»، حس و حال خوبی به استاد می‌دهد:

«سال ۱۳۴۰، در سازمان لغت‌نامه دهخدا نشسته بودم. مردی بلندقامت، بالباس ساده وارد شد و سلام کرد. بعد از احوالپرسی، آب خنک خواست و به تنها چهره ناآشنا که من بودم، نگاه کرد و گفت:

— به من میگن باستانی.

من اضافه کردم:

— پاریزی.

گفت: خدا را شکر، یکی پیدا شد که ما را بهتر از خودمون می‌شناسد!

تا این بخش از مقدمه، سخن از آثار و افکار بزرگمردی از دیار پاریز بود که زمانی برای خود ولیعهدی بود و عهدش این بود که نیاید روزی، نباشد محفلی و نوشته نشود سخنی، مگر اینکه سخنی از کرمان حلقه وصل و نقل و نقل او باشد!

آنچه گذشت، گذر و نظری بود بر دیدگاه، نظرات و نقد نوشته‌هایی پیرامون سبک نوشتاری دکتر باستانی پاریزی، از منظر و نگاه مورخان، نویسندگان، اهالی

فرهنگ و ادب و نظرات خود استاد. البته این نگاه منحصر بود به حوزه طنز در آثار ایشان، نه نگاه تاریخی که این نگاه ویژه، قدری کار یافتن نظرات موافق و مخالف شیوه تاریخ‌نویسی استاد را در میان انبوه آثار مکتوب وی دشوار می‌کرد.

نکته قابل ذکر این است که عموم نظرات و تحلیل‌های ذکر شده پیرامون آمیختگی طنز و مباحث تاریخی آن مرحوم، حاکی از همسویی و همگامی آنها با این شیوه نگارش است و جالب‌تر اینکه بیشترشان هم به روش خود باستانی پاریزی یعنی با بهره‌گیری از زبان طنز نوشته شده است! و من کمتر نویسنده‌ای را دیدم که نقد جدی و آشکار بر این نوع سبک تاریخ‌نگاری داشته باشد.

اگر این بخش از مقدمه را «باستانی پاریزی در حدیث دیگران» بنامیم، بخش دوم مقدمه، دروازه ورود به حوزه طنز در آثار دکتر باستانی پاریزی خواهد بود، تا پیش درآمدی باشد برای پرداختن به اصل مطلب، یعنی «طنزهای باستانی». شایسته دیدم که این بخش از مقدمه را هم با قول و گفتار خود مرحوم باستانی پاریزی از زبان همسر مرحومش آغاز کنم:

— همسر من می‌گوید: «مرگ تو در شب یلدا باید باشد که جوابگوی این همه راست و دروغ‌هایی باشی که به اسم تاریخ به ناف مردم بسته‌ای! و باز توضیح می‌دهد که: موقع عبور از پل صراط، اقلاً صد نفر پشت سر تو منتظر ایستاده‌اند تا تو جواب‌های خود را بدهی و از پل گذر کنی و نوبه به دیگران برسد! و خیال می‌کند پل صراط هم فرودگاه مهرآباد است.»

— در سال ۱۳۲۳ احمد آقا معین‌زاده رفسنجانی با نامه‌های زیادی از «پیغمبر دزدان» به پاریز آمد که رونویس کردم و مقدمه‌ای بر آن نوشتم و چاپ شد. به قول قدیمی‌ها، چنان می‌نماید که او یکی از پرمردترین پیغمبران روی زمین باشد! این کتاب تاکنون [سال ۱۳۶۶] سیزده بار به چاپ رسیده و اگر همان پیغمبر معجزه کند، و مسئله کاغذ را حل کند، شاید به چاپ بیستم هم برسد!

وقتی برای نخستین بار کتاب «حضورستان» را به نیت شروع مطالعه مجموعه آثار باستانی پاریزی برگزیدم، هرگز تصور نمی‌کردم در ادامه مسیر، با مجموعه‌ای از طنزهای روبرو بشوم که در خلوت خودم نیز به خنده بیفتم، چراکه مطالعه مجموعه آثار دکتر باستانی را از منظر تاریخی و اجتماعی آغاز کرده بودم و بس.

مطالعه آثار استاد، برای من در سالهای اخیر، منحصر به مقالات ایشان در روزنامه اطلاعات بود. خود ایشان را هم با قامت استوار و عصایی در دست، که هنوز مثل بعضی‌ها آن را قورت نداده بود، در مؤسسه اطلاعات و همراه آقای دعایی، بارها دیده بودم. و آخرین دیدار اتفاقی نیز چند ماه قبل از فوت ایشان، در دفتر آقای دعایی بود که او را همراه دکتر اصغر دادبه - استاد حافظ‌شناس و حافظ‌پژوه - دیدم. وقتی به رسم ادب و شاگردی، مصافحه‌ای با دکتر دادبه کردم، مرحوم دکتر باستانی پاریزی نیز با متانت و بزرگواری ذاتی‌اش، بدون هیچ شناخت قبلی، از جا برخاست. ادای احترام کردم و تواضع و فروتنی او را در دل ستودم و به بزرگواریش ایمان آوردم.

هر گاهی که با مطالعه آثار دکتر باستانی پاریزی به جلو می‌گذاشتم، به مقام استادی او بیشتر پی می‌بردم؛ اما هرگز تصور نمی‌کردم در ادامه مسیر، استاد بزرگ تاریخ در تبیین و بازگویی و شرح رویدادهای ناگوار و تلخ تاریخی، از چاشنی طنز چنان استادانه بهره گیرد که مطالعه تاریخی را به شیرین‌ترین و لذت‌بخش‌ترین نوع مطالعه تبدیل کند. نمی‌دانستم او رخدادهای معمول را با روکشی از طلای طنز چنان درمی‌آمیزد که مخاطب را به پیگیری بی‌وقفه موضوع در برگ برگ نوشته‌هایش حریص‌تر و راغب‌تر می‌کند.

عده‌ای سبک نوشتار دکتر باستانی را عدم یکپارچگی و وحدت موضوع و اصطلاحاً از این شاخه به آن شاخه پریدن قلمداد می‌کنند و استاد نیز بارها بر این نقد صحه گذاشته و به پراکنده‌گویی در برخی از آثارش، مردانه اعتراف می‌کند و به کرات، نقد طنز و جدی دوستان، اساتید و نویسندگان را هم در همین زمینه، با آب و تاب بیان می‌کند؛ اما به نظر من، همین سبک نوشتار - پرانتز باز کردن‌های فراوان در میان و میانه مباحث جدی تاریخی و بهره‌گیری از زبان طنز - از بی‌روحي و سنگینی مباحث جدی تاریخی و اجتماعی کم می‌کند و به تبع آن، خواننده اصطلاحاً با یک فلاش‌بک و پس‌زمینه طنز، برای پیگیری بحثها آماده می‌شود و هر کجا احساس خستگی کرد، انتظار می‌کشد تا در ادامه مطلب طنز استاد، او را برای ادامه مسیر و پیگیری رویدادهای تاریخی، اجتماعی و فرهنگی، با علاقه و توان بیشتر، با خود همراه کند و در طی طریق پرییچ و خم تاریخ، همسفر مؤلف گرداند.

به یک نمونه از آن مردانگی که ذکرش گذشت، توجه کنید:

«من مطمئنم حوصله خوانندگان از این کناره‌روی‌ها خسته شده است. نوشته من

مثل انجیر معبد شده، همان انجیری که در معابد یونان می روئید و هر شاخه اش که به زمین می رسد، برای خودش ریشه می گذاشت و انجیر دیگری می شد. این نوشته هم مقاله اندر مقاله شده و در واقع، در این گیرودار، اکنون به جایی رسیده که خودم هم متحیرم چطور آن را جمع و جور کنم و به قول ارباب عمائم: چگونه منبر را جمع کنم و به صحرای محشر گریز بزنم! کار به جایی رسیده که از حروف سربی تیتیر فصول کتاب هم خجالت می کشم، و حروفچین چاپخانه هم زیر لب خواهد گفت: «چه ربطی دارد این حرفها به گرفتاری های قائم مقام در کرمان؟! ...! اگر عمری بود، به سراغ قائم مقام نیز خواهم رفت. هر چند در اینجا روح قائم مقام، همچنان ما را تعقیب می کند و تنها نمی گذارد!»

در جای دیگر می نویسد:

«طول و عرض گفتار من، کم کم می خواهد مثل همان داستان های مولوی بشود که شروع آن فی المثل در جلد اول است و ختم آن گاهی در جلد دوم یا سوم مثنوی... حالا هم هر قدر می خواهم به مطلب اول که قائم مقام باشد، بازگردم، قلم همراهی نمی کند و ما را به روستا و دشت می کشاند که در «حماسه کویر» به قول استاد مینوی، تبدیل به «حماسه روستا» شده است:

جنون تکلیف کوه و دشت و صحرا می کند ما را

اگر تن در دهیم، آخر، که پیدا می کند ما را؟

باستانی پاریزی پس از این همه مقدمه چینی و توضیح و تفسیر برای طول و عرض زیاد نوشته هایش و به قول خودش «کناره روی ها»، در «حماسه کویر» زیر عنوان «روستا، بازتاب روح تاریخ»، پس از اشاره به خدمات و خیانت پادشاهان، وقتی به خیانت های «عیدی امین» - رئیس جمهور وقت اوگاندا - می رسد، دوباره یاد قائم مقام می افتد و می نویسد:

«... بنده هم کم کم دارم وحشت می کنم که اگر فردای قیامت، قائم مقام دست مرا گرفت و گفت: «فلان فلان شده، این حرفها چیست که زیر عنوان گرفتاری های قائم مقام در بیست شماره مجله یغما به خورد مردم داده ای؟! زندگی من چه ربطی به عیدی امین و مجیب الرحمن دارد؟ راستی اگر قائم مقام در دادگاه خدایی چنین شکایتی کرد، من چه جوابی خواهم داد؟ حقیقت این است که خودم هر لحظه به فکر می افتم که از شماره بعد کوتاه بیایم و بر سر مطلب بروم، اما اول هر ماه که می شود،

فراموش می‌کنم و تقصیری هم ندارم، پیری است و هزار عیب شرعی!»
تا مقدمه من هم به سرنوشت قائم مقام‌های دکتر باستانی پاریزی دچار نشده و
«کناره‌روی‌هایم» حساسیتی برنینگخته است، خلاصه کنم:

پس از مطالعه چندین اثر کاملاً جدی و تاریخی استاد، و با توجه به عناوین
کتاب‌ها که به عقل جن هم خطور نمی‌کند، به عقل من خطور کرد که از قرار و قرائن
و از میان انبوه حرف‌ها و اسنادِ گرد گرفته تاریخی استاد باستانی پاریزی، می‌توان
نوشته‌های طنز مخفی او را هم به دست آورد و به فراخور ذوق و سلیقه خویش از آنها
طبقی برچید و بر روان پاک استاد بی‌بدیل تاریخ، فرهنگ، سیاست و... درود فرستاد که
رندانه، طنزهای خوش قدوقواره و ملیح فراوانی را در لابلای اوراق زمخت و خشن
و گاهی تلخ حوادث تاریخی در آب‌نمک خوابانده است تا این جمع‌شده‌ها، هنر او را
در وادی طنز نیز به رخ پادشاهان و حاکمان رفته و در رفته تاریخ بکشد و از این طریق،
عذر تقصیر خود استاد هم از بابت گریزهای پی‌درپی به صحرای کربلا و محشر و گاهی
هم به صحرای پاریز، برای مخاطب آثارش توجیه‌پذیر و شاید هم دلپذیر جلوه کند.
سند گویای این مدعا، پاسخ طنزانده او به این سؤال است:

«تاریخ‌نویسی امری جدی است، اما جناب عالی طنز و مطایبه را به گونه‌ای قابل
تعمق وارد این رشته کرده‌اید. چرا؟»

«باید عرض کنم، من طنز را وارد تاریخ نکرده‌ام. متأسفانه حوادث تاریخی
چنان اتفاق می‌افتد که وقتی آنها را در کنار هم می‌گذاریم، یک طنز بزرگ از توی آن
بیرون می‌جهد. کار من تنها این بوده که گاهی این «مونتازکاری» را انجام داده‌ام و به
همین دلیل، یک روزی برای خودم عنوان «مونتازالتواریخ» را به کار برده‌ام.»

با این عنوانی که استاد باستانی پاریزی برای خود تراشیده‌اند، به سراغ طنزهای
ملیح او می‌رویم. با این توضیح که چون اغلب این طنزها از لایه‌های پنهان انبوه نوشته‌های
تاریخی و اجتماعی او استخراج شده است، هنگام مطالعه و بررسی آثار، ناچار بودم شأن
نزول این طنزها را هم به صورت مختصر بیاورم و برای هر نوشته هم به تناسب موضوع،
عنوانی انتخاب کنم تا مخاطب با زمینه ذهنی آماده به سراغ مطالب باستانی پاریزی برود.
تصمیم من برای تدوین، نگارش و چاپ این مجموعه (ابتدا در قالب چند
مقاله در روزنامه اطلاعات و سپس کتاب)، زمانی جامه عمل پوشید که من در

سیرجان، نزدیک پاریز یا همان پاریس استاد پاریزی، خبر درگذشت پیر دیر تاریخ را از همشهریانش شنیدم. چه هنری کرد دکتر باستانی پاریزی، تا عدد سالهای عمرش از سالیان عمر اولیا و اوصیا، یعنی ۶۳ سالگی بگذرد. سالی که به قول خود استاد، پیغمبر خاتم الانبیاء هم نتوانست از آن بگذرد! دریغا که همین اجل معهود عمر نوح نبی را از استاد دریغ کرد و موجب شد این مرد بزرگ بی ادعا در برزخ عمر پیغمبر (ص) و حضرت نوح (ع)، جان به جان آفرین تسلیم کند. امیدوارم همین طنزنوشته‌ها، وحشت مرحوم باستانی پاریزی را از یقه‌گیری قائم مقام فراهانی، پادشاهان، وزرا و امرای مدعی در فردای قیامت، به سرور و شادمانی مبدل کند! نیز امیدوارم در سرای آخرت این طنزهای را خیلی جدی نگیرند! درست برخلاف آنکه گفته‌اند شبی طنزپرداز متوفائی، به خواب دوستش آمد. دوستش پرسید: «آن دنیا چه خبر؟» طنزپرداز مرحوم گفت: «آنچه ما در آن دنیا به شوخی گفتیم، اینجا جدی گرفته‌اند!»

چون مرحوم باستانی پاریزی استاد دانشگاه در رشته تاریخ بود و آثارش در ردیف آثار تاریخی، یافتن طنزهای پنهان در میان کتاب‌های حجیمش، وقت زیادی می‌طلبید و خدا را شکر که این توفیق نصیب شد تا برای تدوین چنین مجموعه‌ای، ۶۵ جلد کتاب مرحوم باستانی پاریزی را طی حدود ۹ سال با علاقه بخوانم. و چه توفیقی از این بهتر که این نوشته‌ها در کنار درس‌آموزی از تاریخ و نوشته‌های تاریخی، خلقی را هم بخنداند!

برای نیل به این مقصود و سامان‌دهی مجموعه طنزهای مرحوم باستانی پاریزی، با تفکیک موضوعات و طنزهای انتخاب شده، ابتدا توضیح مختصری درباره هر کتاب داده‌ام تا مخاطب، با آثار مرحوم باستانی پاریزی هم آشنایی کلی داشته باشد و سپس سراغ طنزنوشته‌هایش برود.

اکنون که نوشتن مقدمه کتاب را به پایان می‌برم، اول خردادماه ۱۴۰۱ هجری شمسی است و درست، ۹ سال از آغاز مطالعه، فیش‌برداری و تدوین مقدمه برای این کتاب می‌گذرد.

اگر خداوند عمر دکتر باستانی پاریزی را به بنده عطا کند و کروناى منحوس هم دست از سر ما بردارد، شادمان خواهم شد که حاصل ۹ سال تلاش خود را در قالب کتاب فراهم آمده از مجموعه آثار آن سفرکرده طنزناز ببینم و آنگاه با دستی پر

به دیدار حق تعالی و مرحوم باستانی پاریزی بروم و چشم در چشم استاد بگویم:
 بالاخره دیدید یک دیوانه‌ای پیدا شد، تا سراغ طنزهای پنهان در مجموعه آثار
 فراوان شما برود؛ هرچند سالها قبل تر به فرهیخته نویسنده‌ای گفته بودید: آنقدر از این
 پراکنده‌گویی و شبه‌طنز در کتاب‌هایم هست که فقط یک دیوانه هوس می‌کند از میان
 انبوه نوشته‌های چرت و پرت من، طنزش را استخراج کند!

به قول مرحوم باستانی پاریزی، کار کتاب به‌گرت آخر رسیده، پس تشکر می‌کنم
 از:

- همسرم که نزدیک ۹ سال، به‌خصوص ۷ سال دوره بازنشستگی را مردانه به
 من فرصت داد تا به بهانه تدوین این کتاب، از کار و اضافه‌کاری در خانه و آشپزخانه
 معاف شوم!

- از استاد جلال رفیع، روزنامه‌نگار، نویسنده، صاحب‌نظر و طنزپرداز و
 طنزشناس فرهیخته که از الگوهای عملی دوران روزنامه‌نگاری‌ام بوده و هستند. استاد
 با همه مشغله‌های فکری، با نظر لطف دیباچه‌ای بر کتاب نوشتند و در مراحل مختلف
 تدوین مقدمه و جمع‌آوری نمونه‌های طنز، بارها از نظرات ارزشمندشان بهره‌مند
 شدم. مشتاقانه در انتظار دیدن و خواندن آثار ارزشمندشان در حوزه طنز هستم.

- ضمن طلب مغفرت برای مرحوم حاج سید محمود دعایی که تا یک هفته قبل
 از فوت و در آخرین دیدارمان در مؤسسه اطلاعات، پیگیر مراحل چاپ کتاب بودند و
 همین به من انگیزه و امید می‌داد. برایشان در کنار هم‌ریگی دیرینه‌اش مرحوم باستانی
 پاریزی، آرامش ابدی خواهانم.

- حسن ختام اینکه من خیلی جاها از خبر پسوند «اسمرود» گذشتم، اما برای
 پسوند «پاریزی» ناچار شدم یک بار دیگر کل کتاب را بازبینی کنم، با این امید که استاد
 را خوش آید و آن دنیا ضمن ورق زدن «طنزهای باستانی»، از تکرار «پاریز» هم لذتی
 دوچندان ببرند!

محمدولی سهرابی اسمرود

بهار ۱۴۰۲

بارگاه خانقاه

بارگاه خانقاه در کویر هشت کاسه

دکتر محمد ابراهیم باستانی یارمزی



مثل تمام آثار دیگر، به خاطر اولویت دادن به پاریز، (باستانی پاریزی) مقدم بر «محمدابراهیم» در صفحه دوم کتاب نقش بسته است! نشر علم چاپ اول کتاب را در سال ۱۳۸۴، با ۶۶۹ صفحه و به بهای ۶۲۵۰ تومان، به بازار نشر عرضه کرده است. استاد در اولین مقاله‌اش که به عنوان مقدمه نوشته است، می‌نویسد:

«این کتاب، صرفاً بر مبنای همان چند جمله طلایی شیخ ابوالحسن خرقانی [هر که بدین سرای درآید، نانش دهید و از نامش مپرسید، چه آن‌کس که به درگاه باری تعالی به جان ارزد، البته بر خوان بلحسن به نان ارزد] تحریر می‌یابد. کتاب در حقیقت در حق خانقاه‌های اطراف کویر بیابان است و این قید را بر این مبنا گذارده‌ام که کویر، خود به تنهایی در ایران، مبنا و منشأ فرهنگ خامی است.»

استاد در جایی از این اثر، هدف از خلق این اثر را برخورد‌های اجتماعی اهل خانقاه، مردم‌داری و مردم‌مداری این مراکز می‌داند و نمونه بارز آن را خانقاه شیخ احمد جام می‌داند که می‌کشید با دخالت در دعوای طرفین، به طریقی آنها را به صلح بکشاند، یعنی دخالت در امری که مربوط به ما نیست، ولی خیر عموم در آن است.

شاید یکی از تفاوت‌های این اثر با آثار دیگر استاد، این باشد که در بیشتر مقالات کتاب، مرحوم باستانی پاریزی به چارچوب کار و موضوع پایبند بوده و خیلی به‌ندرت به قول خودش حاشیه‌روی کرده است!

آنچه در لابلای مقالات این کتاب مشهود است، احاطه استاد به تمام جوانب و آئین خانقاه و خانقاه‌داری است و در بخشهایی از کتاب هم به همگامی پدر مرحوم و خودش با بزرگان این طریقت اشاره کرده است، تا جایی که می‌نویسد: «پدر من رگ درویشی هم داشت.»

گُور؛ بهتر از مسلمانی!

اندر احوالات بایزید بسطامی و حکایات او سخن فراوان نقل می‌کند، از جمله:

«نقل است که گبری بود در عهد شیخ؛ گفتند: مسلمان شو، گفت: اگر مسلمانی این است که بایزید می‌کند، من طاقت ندارم، و اگر این است که شما می‌کنید، آرزو نمی‌کنم.»

این حکایت، استاد را یاد حکایت مشابه در دیار خود می‌اندازد و می‌نویسد:

«مرحوم شیخ عبدالحسین حجتی - پدر حجتی‌های کرمانی - که اول زرتشتی بود و بعد مسلمان شد و پیش‌نماز مسجد شد، وقتی درگذشت، مردم روی دست، جنازه‌اش را از بهداری به قبرستان صاحب‌الزمان می‌بردند. خداداد - برادرش - هم پشت جنازه بود. یک آخوندی به او گفته بود: نگاه کن و برادرت را ببین. بین مسلمان‌ها برایش چه می‌کنند. کاش تو هم مسلمان شده بودی!

خداداد گفته بود: اگر مثل او می‌توانستم مسلمان شوم، تا حالا شده بودم؛ ولی اگر بنا باشد مثل شما مسلمان‌ها باشم، همین‌طور «گُور» بمانم، بهتر است!»

شیخ بی کرامت!

استاد طی مقاله‌ای بلند، اندر احوالات صاحبان کرامت و کارهای خارق‌العاده، چون سجاده بر آب انداختن و طی الارض و طی البحر کردن شیوخ، صوفیان و... سخن می‌گوید و وقتی به حکایت یکی از صلحای لبنان که در دیار عرب مقامات او مذکور و کراماتش مشهور بود می‌رسد که به جامع دمشق بر کنار برکه هنگام کلاسه طهارت پایش لغزید و به حوض افتاد، یاد حکایت ایرانی این ماجرا می‌افتد و می‌نویسد:

«در اینجا آدم یاد شیخ مرتضی انصاری، صاحب کرامات می‌افتد، که وقتی مردی از راه‌های دوردست به دیدن او رفت، خادم گفت: شیخ مشغول درس است. برو فردا بیا، مرد گفت: صد فرسنگ راه آمده‌ام که شیخ صاحب کرامات را ببینم و...

خادم با تعجب گفت: کرامات؟ کدام کرامات؟ مرد گفت: شنیده‌ام که شیخ بر روی آب سجاده پهن می‌کند و نماز می‌خواند. خادم گفت: بی‌خود کرامات متراش، همین پریروز، شیخ سر وضو پایش لغزید و افتاد توی حوض. اگر من نرسیده بودم، شیخ صاحب کرامات شما امروز هفت تا کفن هم پوسانده بود!»

خر خانقاه!

در بررسی تاریخچه خانقاه‌های ایران، به خانقاه خرگرد و تایباد هم سری می‌زند و به بقعه شاه قاسم انوار در خرگرد و یادگارهای نوشته شده از دوران‌های مختلف بر دیوار آن اشاره می‌کند که عابران و بزرگان زیارت‌کننده نوشته‌اند. بقعه قاسم انوار، مرحوم باستانی پاریزی را یاد خاطره‌ای از یار غار خود - مرحوم ایرج افشار - می‌اندازد:

«به خاطر دارم که سالها پیش از انقلاب، وقتی برای کنگره فردوسی به طوس رفتیم، یک روز دو سه تن از اعضای کنگره، از جمله ایرج افشار و دکتر سادات ناصری، برای بازدید از خانقاه خرگرد جام رفتند. عصر که خسته و مانده و خاک‌آلود برگشته بودند، من هم که همان روز برای بازدید از سد فریمان رفته بودم، در اول شهر مشهد به آنان برخورددم. یکی از اعضای کنگره از ایرج افشار و سادات ناصری پرسید: به کجا رفته بودید؟ جواب دادند: خرگرد. من فوری به طرف آن دو رفتم و گفتم: خر، من باشم که گرد را بر چهره شما می‌بینم و ملتفت نمی‌شوم. بیایید پیشانی تان را ببوسم که گرد زیارت بر آن نشسته است.»

آبستنی ۴۰۰ ساله!

در مورد سر و سر دولت‌ها با خانقاه‌ها و همت حاکمان در حمایت از خانقاه، روش دولت‌های سلجوقی، امرای مغول و امیر تیمور را مثال می‌زند و دولت عظیم صفوی را زائیده شکم خانقاه می‌داند و می‌نویسد:

«و این همان مرحله‌ای است که من بر این عقیده هستم: حکومت‌ها خانقاه را آبستن کردند و این مرحله آبستنی آنها به جای ۹ ماه و ۹ روزه؛ سیصد، چهارصد سال طول کشید، تا شکم فارغ کرد. احتمالاً باید این زایش سزارین را مصداقی از حرف سعدی بدانیم که قصد اصلی، خدمت است، و خدمت جای عوض کرده است: صاحب‌دلی به مدرسه آمد ز خانقاه بشکست صحبت اهل طریق را

گفتم: میان عالم و عابد چه فرق بود تا اختیار کردی از آن فریق را؟
گفت: آن گلیم خویش به در می برد ز موج وین جهد می کند که بگیرد غریق را!

اقتصاد یزدی

در بیان خصوصیات هلندی‌های مقتصد که جز خاک و مقدار زیادی آب، چیز دیگری ندارند، وقتی به ماجرای مسئول فنی سمپوزیوم [همایش] شاه نعمت‌الله ولی در سال ۱۳۸۲ که جلسات کنگره را به خوبی اداره می‌کرده و به اصطلاح، با یک دست، چند هندوانه می‌گرفته، اشاره می‌کند که همزمان با این کارها، ساندویچ هم می‌خورده! ماجرای این سمینار، استاد را به دیار یزد رهنمون می‌شود و حکایتی مشابه از پدر و پسر یزدی را بیان می‌کند:

«یاد اقتصاد یزدی افتادم که پیرمرد یزدی سوار بر خر بود و پسرش پشت سر خر را می‌راند و چون ظهر شده بود، تکه‌نانی از پر شال خود درآورده و می‌خورد. در همین حال پدرش آرام صدا زد: حسینوک! پسر با صدای بلند دهن باز کرد و جواب داد: بله؟ و البته لقمه که در دهانش بود، بیرون پرید و رفت روی خاک. پدر با دیدن صحنه، فریاد زد: بله و زهرمار، چه موقع بله گفتن است؟ می‌گفتی «هون» که هم جواب مرا داده بودی، هم لقمه خود را جویده بودی، و بالاتر از همه: خر خود را هم رانده بودی!»

تفضل الهی

وقتی از عرفان شاه نعمت‌الله ولی در کنگره‌ای در هلند صحبت می‌کند و از گل و لاله هلندی سخن می‌گوید، یاد هتل طلایی هلند می‌افتد که به خاطر نداشتن جا، ناهار مهمان آقای پناهنده می‌شود و شام مهمان آقای کامران ربیعی و خانمش، که هر دو دندان‌پزشک بوده‌اند. مهمان دندان‌پزشک بودن و آنگاه از دندان و پزشک گفتن و نوشتن: «خداوند هم که به دندان‌پزشکان تفضل کرده - برخلاف سایر دکترها. چون آدمی یک جان دارد که یک بار یک دکتر آن را خواهد گرفت، ولی سی و دو دندان دارد که سی و دو بار یک دندان‌پزشک جان او را به لب خواهد رساند!»

زبان، بی‌زبان!

در باب لزوم تسلط به زبان انگلیسی برای بیان مقصود در همایش‌ها و...، یاد حکایت یک سوئسی می‌افتد که وارد انگلیس می‌شود و به زبان فرانسه، ایتالیایی و

آلمانی از شهروند انگلیسی آدرس می‌پرسد و انگلیسی خاموش می‌ماند و سوئسی از او جدا می‌شود و...:

«در این موقع، آن انگلیسی به رفیقش می‌گوید: بد شد، نتوانستیم این آدم را راهنمایی کنیم. عقیده‌ام این است که برویم لااقل یک زبان، جز انگلیسی هم بیاموزیم.

رفیقش جواب می‌دهد: ول کن بابا، یارو چهار زبان بلد بود و نتوانست مقصودش را حالی کند، حالا تو می‌گویی ما برویم یک زبان دیگر هم بیاموزیم؟!»
مقام پایین شاه!

در توضیح جزئیات حرم و مقبره شیخ نعمت‌الله ولی و شخصیت‌های فراوانی که در حرم حرم شاه‌ولی آرام گرفته‌اند، بسیار سخن گفته، به صحن بزرگ شرقی که می‌رسد، توضیح بیشتری می‌دهد:

«این صحن بزرگ شرقی وکیل‌الملک را، بعد از شهریور ۲۰ مرحوم امان‌الله خان عامری - پسر سردار مجلل، نبیره وکیل‌الملک - تمام کرد و مرحوم سیدمحمد هاشمی برای آن شعر گفت: مخلص نیز همان روزها که در کرمان بود، این ماده تاریخ را برای آن سرود:

تا عامری، آن که در امان داشت خداهش شد عامر سردری که شاه است گداهش
 پاریزی گفت از پی تاریخ نباش ای سردر شاه، فی امان‌الله باش
 و این مصرع برابر ۱۳۳۲ ش/ ۱۹۵۳ م می‌شود. شعر را نپذیرفتند که ماده تاریخ به سال قمری نیست، و قطعه مرحوم سیدمحمد هاشمی کرمانی جانشین آن و نقش سردر شد - که چون اسم شاه در آن بود، انقلاب اسلامی اسم واقف را هم همراه اسم شاه برد و محو کرد. شاید اگر شعر مرا نگاه داشته بودند، کتیبه باقی می‌ماند چون من مقام شاه را خیلی پایین آورده بودم!»

زلف یا پشم؟!!

در بررسی وقایع تاریخی کرمان، به اواخر سلطنت کریم‌خان زند که می‌رسد، به مأموریت چند نفر از اهل طریق از طرف سیدمعصوم‌علی شاه‌دکنی اشاره می‌کند که وی یاران خود را مأمور توسعه طریقت خویش در ایران می‌کند: «فیض‌علی شاه مأمور اصفهان، درویش حسین‌علی اصفهانی مأمور خراسان و کابل، درویش عباس‌علی

سیرجانی مأمور کردستان، مجذوبعلی شاه مأمور آذربایجان، مشتاقعلی شاه مأمور کرمان و نورعلی شاه نیز سمت خلیفه‌الخلافتی سیددکنی در ایران و عراق را عهده‌دار می‌شوند.» آنگاه به ماجراهای مخالفت روحانیان ایران با نورعلی شاه اشاره می‌کند و می‌نویسد:

«نورعلی شاه چند جا با مخالفت روحانیان روبرو شد، چنان‌که میرزا هدایت‌الله خراسانی دستور تراشیدن سر نورعلی شاه را داد و گویا در همین وقت بوده که به نورعلی شاه گفته بوده است این زلفهای بلند را مثل موی بز برای چه گذاشته‌ای؟ درویش می‌گوید: حالا پشمش بدان!

نورعلی شاه با مرگ مشکوک، در بصره درگذشت. اثر او در جامعه ایران چنان بود که فتحعلی شاه به اشاره روحانیان به سیدابوالمعالی فرمود که: لعن نما نورعلی شاه را تا از کج بحث مردمان در امان باشی. آن جناب گفت: نورعلی شاه مرکب از سه کلمه است، کدام یک را می‌فرمائید تا لعن کنم؟ نور را، علی را یا شاه را؟!»

زبانم لال!

در کارکرد اجتماعی خانقاه‌ها، به نقش خانقاه در پذیرایی از مسافران و در راه‌ماندگانی اشاره می‌کند که در برف و باران و هوای گرم، به خانقاه‌هایی در راه پناه می‌آورده‌اند و ترتیب پذیرایی هم در این مراکز ساده و وسایل پذیرایی هم بسیار ابتدایی بوده است و صوفیان خانقاه‌ها خادمان پذیرایی بوده و مسافران هم در پذیرایی به صوفیان کمک می‌کرده‌اند.

در ابتدایی بودن لوازم پذیرایی، به نقل از مقدمه اسرارالتوحید، شفیع کدکنی به نقش برگ در پذیرایی در خانقاه اشاره می‌کند که در نقش بشقاب در پذیرایی‌ها مورد استفاده قرار می‌گرفته است. آنگاه استاد باستانی پاریزی به گمانه‌زنی در نقش برگ هم می‌پردازد و می‌نویسد:

«به گمان من برگ کاهو و برگ توت سیاه (شاه‌توت) و نغوذبالله، زبانم لال، برگ شاهدانه، قبول عام داشته‌اند که شاعر گوید:

برگ سبزی است تحفه درویش چه کند بینوا ندارد بیش»